

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شیفتگان ناشناخت

سیاوش کسرابی

پردگی

۱.۵ سایه

صفحه ۵

صفحه ۵

الله اکبر

بانک توفنده و خشم آگین مردم ایران علیه ارتجاع و امپریالیسم

سال پیش در آستانه ماه پیروزی خون بر شمشیر، ماه شهادت و مبارزه، ماه قیام حسین بن علی، ماه محرم، ناگهان یکی از باشکوهترین و ظریفترین شیوه مبارزه مردم ما علیه حکومت جا پراشته شاه-امپریالیسم جوانه زد و رژیم ننگین و پوسیده سلطنتی را در بن بست بی مفر خود فروبرد.

بقیه در صفحه ۲

* مستکبرین جهان راز آن دید خاص استکباری خود و آن بیماری روحی که در شان هست نگاه می کنند و این بیماری موجب این شده است که توده های بزرگ ملت را اینها از جهان حساب نمی کنند.

* کارتر جهان را عبارت از خودش و دلقک هایی که دورش هستند، می بیند. در صورتی که ملت ها دریایی هستند و کارتر و امثالش قطره ای هستند در مقابل آن دریا.

* کارتر گاهی ما را از جهت نظامی و گاهی ما را از جهت اقتصادی می ترساند و خودش هم می داند که این طبل میان تپ می زند.

* مضحک این بود که در شدت خفقان ایران آقای کارتر می گفت که آزادی زیاد بایران دادیم از این جهت این صداها درآمد. مردم فریاد می زدند ما آزادی می خواهیم، اینها می گفتند آزادی شان زیاد است.

سخنان نافذ امام خمینی

بمناسبت آغاز پانزدهمین سده هجری و سالگرد اول محرم

* دولت آمریکا در شکست محمدرضا، یک شکست اقتصادی خورد و یک قدری هم شکست سیاسی، لکن این شکست دوم مهتر است و آن پناه دادن فردی که مجرم است و ۳۵ میلیون جمعیت ما به مجرمیت او شهادت می دهند و صدها میلیون جمعیت سایر ممالک دنیا می دانند که این آدم مجرم بود، مجرم، مستکار و جنایتکار بود. پناه دادن این شخص در دنیا یک شکست سیاسی است، لکن بیماری ای که آقای کارتر به آن مبتلاست، این را نمی تواند بفهمد.

* باقی گذاشتن این اشخاص که جاسوس هستند، توی این لانه جاسوسی، این هم یک شکستی است که از این شکست دوم بالاتر است. برای این که

اگر شاه را نفرستد، گروگانها محاکمه می شوند و اگر محاکمه بشوند، کارتر می فهمد چه خواهد شد.

* رسوایی کارتر وقتی است که جاسوس ها محاکمه شوند.

* کارتر اینها را دیپلمات حساب می کند، اینهایی که جاسوسی شان به حسب شواهد ثابت شده است. کارتر جهان را عبارت از خودش و اینها می داند. این بیماری تا یک اندازه ای در محمد رضا هم بود و همین بیماری اسباب این شد که از بین رفت.

منشاء و مشخصه های

ویژه بحران اقتصادی معاصر «قسمت دوم»

بحران اقتصادی جهانی در نتیجه گسترش روندهای درونی بوجود آمده است. گسترش نیرو و توسعه طلبی انحصارات، افزایش فشار روی مصرف به نفع انباشت و شدت یافتن تورم، در همه جا چشم می خورد. در رابطه با تحکیم روابط اقتصادی بین کشورهای پیشرفته سرمایه داری، هر دولت و هر سرمایه مالی سهم خود را در تخریب وضعیت اقتصادی سرمایه داری جهانی ادعا می کند.

خصلت ناهم زمان انتقال کشورها از یک سیکل به سیکل دیگر یکی از خطوط مشخصه گسترش اقتصادی سرمایه داری در طول دهه های اخیر است. بعقیده ما این امر به اوضاع و احوال زیر مربوط می شود: در پایان جنگ دوم جهانی آشکار شد که شرایط اقتصادی و اجتماعی سیاسی در کشورهای اروپای باختری از یک سو و ایالات متحده و کانادا از سوی دیگر بسیار متفاوت است. زبان های چشمگیری که به نیروهای بالقوه تولیدی کشورهای گروه نخست وارد آمد و همچنین اتلاف نیروی کار آموزش یافته آنها موجب شد که انباشت سرمایه بمنتهی درجه شدت یابد. کامیابی هایی که در نتیجه درگیری های شدید طبقاتی نصیب نیروهای کار گردید، به افزایش دستمزدها و گسترش سیستم تأمین اجتماعی کمک نمود. به موهبت بالا رفتن سطح معین مصرف،

بقیه در صفحه ۶

بردگان قرن بیستم ارمنان دنیای سرمایه داری

بحران عمومی سرمایه داری و رشد نابرابر اقتصادی کشورهای سرمایه داری یکی از موجبات مهم مهاجرت نیروی کار کشورها و مناطق کم رشد اقتصادی به مراکز صنعتی سرمایه داری است. از پایان سالهای ۵۰ سیل عظیمی از زحمتکشان کشورهای اروپای جنوبی و آفریقای شمالی به کشورهای پیشرفته صنعتی اروپای باختری سرازیر شده است. بطور عمده زحمتکشان از ایتالیا، پرتغال، ترکیه، اسپانیا، یونان، مراکش و تونس مهاجرت می کنند. در بریتانیای کبیر کارگران مهاجر عمدتاً از اتباع کشورهای عضو کامنولث هستند. کشورهای وجود دارد که بیش از ۱۵ درصد نیروی کارشان در خارج زندگی میکنند. بطور کلی پولی که زحمتکشان مهاجر برای خانواده هایشان می فرستند، منبع درآمد ارزی مهمی برای کشور متبوعشان است. چنانکه ترکیه هر سال به موهبت انتقال پول ۸۱۰۰۰۰ نفر از زحمتکشان مهاجر خود ۴۱ میلیارد دلار (به ارز خارجی) دریافت می دارد. این رقم تقریباً معادل ارزی است که از راه صادرات بدست می آورد (مجموعاً ۱۵ میلیارد دلار).

بقیه در صفحه ۴

دگرگونی اجتماعی و سیاسی

مصر در دهه ۱۹۷۰

ترجمه انوشه

صفحه ۶

«عام» و «خاص» در روند تحولات انقلابی «قسمت اول»

لنین در بسط آموزش علمی در باره ی دگرگون سازی سوسیالیستی جامعه بیشترین توجه خود را به همبستگی میان قوانین عام و خصایص ویژه کشورهای مختلف در گذار به سوسیالیسم معطوف داشت. او نوشت:

« همه ملل به سوسیالیسم می رسند - این ناگزیر است، اما همه آنها کاملاً بی یکسان نمی رسند، هر یک از آنها ویژگیهایی در این یا آن نوع دیکتاتوری پرولتاریا، این یا آن آهنگ تجدید سازمان سوسیالیستی جوانب گوناگون زندگی اجتماعی یا خود می آورند. (۱)»

بقیه در صفحه ۳

نامه نویسندگان و هنرمندان ایران به آقای کورت والدهایم

صفحه ۲

نامه نویسندگان و هنرمندان ایران

به نویسندگان و هنرمندان همه کشورهای

همکاران عزیز، این پیام نویسندگان و هنرمندان ایرانی به شماست. در گذشته، برای شما اتفاق افتاده است که با قلم و امضای خود از ایران یاد کرده باشید. ما نام های ارجمند شما را در ذیل اعتراض هایی که علیه رژیم آدمخوار پهلوی بود، دیدیم. ما دیدیم که شما به شکنجه های حیوانی ساواک اعتراض کرده اید. هنگامی که رژیمندگان شیفته آزادی در ذریع ساطور درخیمان رژیم گذشته بودند، شما بارها بانگ خود را برداشتید و خواستید که دست درخیم پانزدهم را بردارید. ما این همبستگی انسانی شما را فراموش نمی کنیم. سپاس آنرا همیشه در دل داریم.

شاید میدانید که در ایران انقلاب عظیمی رخ داد. انقلابی که اعجاز آمیز بود. این انقلاب رژیمی را که یکی از بزرگترین ارتشها و سازمانهای پلیسی جهان و دهها میلیارد دلار پشتوانه مالی و حمایت کشورهای بزرگ غرب را در پشت سر داشت، بادست تپه و سینه گشوده بسوی گلوله های مردم، سرنگون کرد. این رویدادی بود نه تنها در سطح کشور ما، بلکه در مقیاس تاریخ جهان. میتوانیم مدعی شویم که این رویداد جهان را لرزاند. ما مردم ایران به این انقلاب سخت میبایم و بر آنیم که پس از پیروزی خلق دلیر و بیستام بر اشغالگران آمریکائی این دومین ضربتی بود که بنای سیطره طلبی محافل قدرتمند غرب را متزلزل کرد. ما این تزلزل را از

بقیه در صفحه ۲

مبارزه قاطع و پی گیر با امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم خونخوار آمریکا در همه عرصه ها شرط ضرور رهایی ابدی خلق قهرمان و رزمنده ما از قید اسارت و بردگی نواستعماری و تأمین واقعی آزادی های ملی و اجتماعی است

در صفحه ۲

جنگ ناگزیر

گفتم که : دوستی
گفتم که : صلح، عشق، سلامت، برابری
گفتم که : زیستن همه باهم به آشتی
باشد که تا خرد بنشیند به داوری.

ناگاه اهرمن
برجست از کمینگه و، دیوار آتشی
برگرد در میان من و آرزوی من.
خود بر فراز، سرخوش از این فتنه گستری .

اینک چه بایدم ؟
جز جنگ ناگزیر
از بهر آشتی ؟

پا می نهم در آتش و سر می دهیم سرود
چشم انتظار آن که بیاید به یآوری.

سیاوش کسرابی

آبان ۱۳۵۸

(نقل از شماره ۳ نشریه جمعیت ایرانی هواداران صلح)

نامه نویسدگان و هنرمندان ایران به آقای کورت والد هایم

آقای عزیز

مطبوعات از نیت شما برای عزیمت به میهن ما خیر می دهند. ما از آمدن شما به این کشور، که امیدواریم بخاطر دفاع از حقوق پایمال شده یک ملت باشد، خرسندیم زیرا عمل شما در مقام دبیر کل مهم ترین سازمان جهانی بر حیثیت و اعتبار شما افزوده است. درست بهمین سبب، ما با این نامه به شما مراجعه می کنیم و می خواهیم سخنی چند با شما در میان گذاریم، شما به کشوری می آئید که در آن طی شصت سال، سلسله پهلوی یکی از مستبدانه ترین و فاسدترین رژیم های جهان را برقرار کرده بود. میلیون ها ایرانی طی این شصت سال، به اشکال مختلف بدست این رژیم کشته شدند، شکنجه شدند، از خانواده های خود آواره شدند، زندانی شدند، مورد اقرار و گرفتند، شخصیت انسانی آنان بی رحمانه پایمال شد. تاریخ این سلسله تاریخی است خون آلود، تاریخ اختناق یک ملت است. تحولاتی که در دوران این شصت سال در جامعه ما رخ داد و بخشی از آن نتیجه مقتضیات جبری زمانه بود، از هر پاهت سطحی و ناپهنجار است. در رژیم پهلوی تفاوت فقر و ثروت فاحش بود، هنوز ۶۰٪ اهالی بیسوادند، از شرایط اولیه مسکن و بهداشت و آموزش محروم اند. و این در حالی است که کشور ما سرزمینی است پهناور، غنی، دارای مردمی هوشیار، کوشنده و صاحب فرهنگ طولانی.

خانواده پهلوی در این مدت طولانی این کشور را غارت کرد و خود پهلوی و متمندان آن خانواده جهان بدل شد و در پیرامون خود گروهی سرمایه داران و زمینداران بزرگ انگل را پرورش داد که همراه او جامعه ما را می چاییدند.

این یک واقییت تاریک و غم انگیز است که شما بی شک از آن به اطلاع نیستید و ما مایل هستیم که نظر توجه شما را با تأکید هر چه بیشتر بسوی آن جلب کنیم.

واقییت تاریکتر و غم انگیزتر آنست که این خانواده جابر و فاسد، و پیرامونیان آنکل صفت آن را چه کسی بر جامعه ما مسلط ساخته است؟ سلسله پهلوی، رضا پهلوی را بنا به تصدیق آنتونی ایدن، انگلستان مورد حمایت قرارداد. پس او، محمد رضا پهلوی را، بنا به تصدیق مکرر بسیاری از مأموران سیا و رجال سیاسی غرب، آمریکایاری که قدرت مستقر ساختند چرا؟ زیرا این دو کشور بدست این دو پادشاه جبار میخواستند ثروت نفت ایران را در اختیار داشته باشند و ایران را به بازار و پایگاه نظامی خود بدل کنند. حتی محمد رضا پهلوی در یکی از سخنرانیهای گذشته خود تصریح کرد که کلا ترل غارت گرفت هر بشکه نفت ما را در دوران پهلوی یک دلار میخرید و به بیست و پنج دلار می فروخت. در حالیکه از بهای نفت ما میکاستند، بر بهای صادرات خود به ایران می افزودند. ایران در قبال تحویل نفت مجبور به خرید میلیاردها اسلحه و کالاهای مصرفی غیر لازم بود. هرگز امپریالیسم «گاو شیردهی» مانند ایران نداشت.

ژرفا و دامنه انقلاب توفنده ایران واکنشی بحق در برابر این پدیده های سراسر ظالمانه بود که وجدان همه ایرانیان را بسختی مجروح می ساخت.

رسانه های گروهی غرب، این واقییت های اساسی را در پرده میگذاردند و میخواستند واکنش بحق مردم ایران را پیا لایند و تحت لفافه های صوری، محتوی و ماهیت مسائل را مشوب سازند.

خشم و نفرت مردم ایران متوجه محافل حاکمه آمریکاست که در بدبختی و اختناق میهن ما ذی سهم هستند، و نه متوجه مردم آمریکا. این نفرت و خشم، سراپا عادلانه است.

باید به این آقایان و خانم های متفرعن آمریکائی و انگلیسی که تصور میکنند چاییدن و کوبیدن شرق، حق اذلی آنهاست، نصیحت کرد که احترام به انسانیت و حقوق بشر را

نامه نویسدگان و...

بقیه از صفحه ۱

میان رفتن سیطره این محافل را شرط پیروزی صلح و بهترین آرمان های انسانی میدانیم. باید سرانجام این کارنامه خونین و تاریک استعمار و سیطره جوئی خاتمه یابد. چه کسی حق دارد بر ۳۵ میلیون مردمی که دارای فرهنگی چند هزار ساله هستند سیادت کند و آنها را پایبرحمی بیشرمانه ای غارت نماید؟

شما خوب خبر دارید که کشور ما از تولید کنندگان بزرگ نفت و گاز است، شما خوب خبر دارید که محافل قدرتمند غرب مایل هستند که بر ثروت های کشور ما دست آزمند خود را برای همیشه بگذارند. شما خوب خبر دارید که آنها از حقوق طلبی ملت های شرق بدشان می آید. اگر همه اینها حقایق است، پس وجدان شما باید پیاری مردم ایران - پشیمان، پشیمان، رهبران انقلابی را سیاه کنند. آنرا تاریک، قرون وسطائی، انتقام جویانه، گذشته گرا، مخرب، ضد تمدن، آدمکش، قانون شکن معرفی کنند. همه این صفات بدون استثناء دروغ است. آری، انقلاب ایران تاکنون سیری ژرف و راسخ و کوبنده داشته است و باید هم داشته باشد. این انفجار، این واکنش عظیم مردم علیه محرومیت های قرون، این پاسخ شایسته بر ضد ذلت سلطنت مستبد و سیاست های استعماری امری است بحد اعلا عادلانه. باید قلب و روح شما نمایندگان فرهنگ جهان در مقابل این رویداد بزرگ بطلد، باید دریچه هنری

مبارزه قاطع و پی گیر با...

از صفحه ۱

تجربه تاریخی مبارزات رهایی بخش خلقها و ملت های جهان نشان داده است که در شرایط موجودیت امپریالیسم جهانی و فعالیت رنگارنگ و گسترده انحصارات غارتگر بین المللی، رهایی خلقها و ملت های تحت ستم جهان بدون مبارزه جدی و قاطع با امپریالیسم امکان پذیر نیست.

امپریالیسم سیستم جهانی اسارت با سرمایه داری است که بر حسب شرایط در اشکال استعماری، نو استعماری و ماوراء استعماری خلق های جهان را به بندمی کشد و چون **اختاپوس** بر همه ششون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی کشورهای در راه رشد چنگ می اندازد و مانع از تکامل آزاد این خلقها در راه پیشرفت های مستقل اجتماعی می گردد.

امپریالیسم که به واسطه فروپاشی سیستم استعماری و تغییر تناسب نیروها در عرصه جهان بضروری پس از جنگ دوم جهانی

به معنی جدی این کلمات پیاموزند. ما خود را به چنین نصایحی نیازمند نمی بینیم.

ما امیدواریم شما از نفوذ خود برای اندرزگویی به کسانی که قانون جنگل غارت و ستم نسبت به ناتوان تر از خود برای آنها یک قانون طبیعی است، استفاده کنید و از حقوق حقه مردم ایران در جهان مدافعه بعمل آورید.

آقای کورت والد هایم عزیز، بمثابة دبیر کل سازمان ملل متحد، بمثابة سیاستمدار مجرب، بمثابة یک انسان متمدن، از شما نمیتوانیم توقع دیگری داشته باشیم.

تهران، ۲۷ آبان ۱۳۵۸

محمود اعتمادزاده (به آذین)، امیر هوشنگ ابتهاج (سایه)، امیر حسین آریان پور، مهدی اسفندیار فرد، هانیبال الخاص، اصغر الهی، علی امینی نجفی، ناصر ایرانی، محمود برآبادی، محمد پورهرمز، مهدی اخوان ثالث، محمد تقی برومند، محمدرضا اصلانی، ابوتراب باقرزاده، ناصر پورققی، فریدون تنکابنی، جاهد جهان شاهی، جعفر جهان بخش، علیرضا جباری، بهرام حبیبی، محمد خلیلی، بهاءالدین خرمشاهی، رکن الدین خسروی، مجید دانش آراسته، محمد حسین روحانی، محمد زهری، جلال سرفراز، منوچهر شبیبانی، احسان طبری، اسدالله عمادی، نازی عظیمیا، جلال علوی نیا، عبدالله عسکری، فرهاد عابدینی، کامران فانی، بهزاد فراهانی، محمدرضا فشاهی، حسن غلامعلی پور، محمد قاضی، غلامحسین قائم پناه، جعفر گوش آبادی، سیاوش کسرائی، کامبوزیاگویا، محمدرضا لطفی، جمال میرصادقی، ناصر مؤذن، غلامحسین متین، پرویز مسجدی، محمدعلی مهمید، کیومرث منشی زاده، شیخ مصطفی رهنما، رحیم نامور، هوشنگ ناظمی (نیک آئین)، نصرت الله نوحیان (نوح) اسمعیل نوری علاء، گامبیز صدیقی، مصطفی اسکولی، پرویز شهبازی، مهدی فتحی، شهاب موسوی زاده، مجید کلکنه چی، مصطفی مفیدی، علیرضا جباری، حسن عسکری.

شما بسود این انقلاب پر توفشانی کنید. باید شما در صف مدافعان جهانی این انقلاب باشید. این خواسته ما و مردم ما از شماست.

ما میدانیم که سرمایه داران جهانی، یاران جنگ و اسارت نیرو مندند و کلیه وسایل را برای تحت تأثیر گرفتن شما در اختیار دارند ولی ما به قدرت روحی شما، به احساس عمیق مسئولیت شما بمثابة هنرمند و انسان نیز، باور داریم. باردیگر گوش ما در انتظار شنیدن بانگ دوستانه شماست. مردم ایران خواستار و نیازمند یاری شما هستند تا کلاف سفیله های دشمنان انقلاب ایران گشوده شود و از میان پنجه های معجز نمودن شما خورشید حقایق بدرخشد.

نویسدگان و هنرمندان ایران تهران - ۲۸ آبان ۱۳۵۸

محمود اعتمادزاده (به آذین)، امیر هوشنگ ابتهاج (سایه)، امیر حسین آریان پور، مهدی اسفندیار فرد، هانیبال الخاص، اصغر الهی، علی امینی نجفی، ناصر ایرانی، محمود برآبادی، محمد پورهرمز، مهدی اخوان ثالث، محمد تقی برومند، محمدرضا اصلانی، ابوتراب باقرزاده، ناصر پورققی، فریدون تنکابنی، جاهد جهان شاهی، جعفر جهان بخش، علیرضا جباری، بهرام حبیبی، محمد خلیلی، بهاءالدین خرمشاهی، رکن الدین خسروی، مجید دانش آراسته، محمد حسین روحانی، محمد زهری، جلال سرفراز، منوچهر شبیبانی، احسان طبری، اسدالله عمادی، نازی عظیمیا، جلال علوی نیا، عبدالله عسکری، فرهاد عابدینی، کامران فانی، بهزاد فراهانی، محمدرضا فشاهی، حسن غلامعلی پور، محمد قاضی، غلامحسین قائم پناه، جعفر گوش آبادی، سیاوش کسرائی، کامبوزیاگویا، محمدرضا لطفی، جمال میرصادقی، ناصر مؤذن، غلامحسین متین، پرویز مسجدی، محمدعلی مهمید، کیومرث منشی زاده، شیخ مصطفی رهنما، رحیم نامور، هوشنگ ناظمی (نیک آئین)، نصرت الله نوحیان (نوح) اسمعیل نوری علاء، گامبیز صدیقی، مصطفی اسکولی، پرویز شهبازی، مهدی فتحی، شهاب موسوی زاده، مجید کلکنه چی، مصطفی مفیدی، علیرضا جباری، حسن عسکری.

آنها میدان می دهد. در حقیقت تن دادن به «صنعتی شدن» نسبی کشورهای عقب مانده توأم با حفظ و تحکیم وابستگی های اقتصادی، علمی و فنی و تکنولوژیک به کشور - های امپریالیستی است.

این توطئه جهانی امپریالیسم برای دریندنگه داشتن همیشگی خلقها و ملت های کشورهای نواستقلال و وظایف خطیری را در برابر جنبش های رهایی بخش ملی قرار میدهد.

جنبش های رهایی بخش ملی برای تضمین پیروزی های شان در نبرد با امپریالیسم پاینده راهها و شیوه های نفوذ این قدرت جهانی و اسارتگر را مسدود سازند. بدین منظور قبل از هر چیز مسأله حاکمیت سیاسی این کشورها در دستور روز قرار می گیرد. زیرا نوع حاکمیت سیاسی می تواند جنبش ضد امپریالیستی خلق های رهایی یافته را در جهت استقرار دموکراسی ملی و خلقی تداوم بخشد و با آن را از مسیر اصلی اش منحرف سازد.

امپریالیسم به اعتبار وجود ساختار اقتصادی - اجتماعی نامتجانس اجتماعی - طبقاتی در جنبش های ضد امپریالیستی امیدوار است در زور آزمایی کسب قدرت، حاکمیت سیاسی به لیبرال ها و نیروهای محافظه کار و غیر خلقی منتقل گردد.

زیرا در صورت توفیق این نیروها در بدست آوردن قدرت سیاسی راه برای نفوذ دوباره امپریالیسم در اشکال متغیر آن باز می ماند و انحصارات غارتگر امپریالیستی امکان می یابند بیهانه «صنعتی کردن» کشورهای رهایی یافته آنها را در حلقه وابستگی های اقتصادی، علمی و فنی و تکنولوژیک خود نگاهدارند.

مردم قهرمان ایران که با انقلاب خلقی بهمین ۵۷ بهر هری قاطعانه ویی گیر اصمام خمینی حاکمیت سیاسی سرمایه داران وابسته به امپریالیسم را درهم نوردیدند، اینک فعالان در جهت شالوده ریزی حاکمیت سیاسی خلقهای زحمتکش میهن ما در تکاپو یبندند. در لحظات حساس کنونی درگیری تند و شدیدی پیرامون استقرار حاکمیت که بی شک نقطه عطفی در تکامل روشن و زلال جامعه ما ست، جریان دارد. لیبرال های رنگارنگ و محافظه کاران از برقراری نظام دموکراسی ضد امپریالیستی در میهن ما

در راهان در برابر استقرار حاکمیت سیاسی توده های زحمتکش، جاسوسخانه آمریکا به عنوان ستاد توطئه علیه انقلاب ایران دست به فعالیت جدیدی می زند و می کوشد با بسیج سرسپردگان قد و نیم قد خود در داخل و خارج و ترتیب دادن تروریسم و حوادثه آفرینی در واحدهای ملی چون کردستان و غیره نیروهای راستین انقلاب را رویاروی هم قرار دهد و پاکدرا ساختن سیمای روشن انقلاب ایران در انظار مردم و جهانیان آن را سرکوب نماید. آوازه گیری خائینی چون بختیار در انگلستان و گرد آمدن شیاطین بزرگ و کوچک بهر کردار و توطئه خنزدیدن شاه خائن به کفام امپریالیسم آمریکا آغاز خرابکاری همه جانبه علیه انقلاب بزرگ مردم ایران بود.

کشف اسناد سازمان خرابکار سیا دلانته جاسوسی آمریکانقلاب از چهره ضد انقلاب داخلی و خارجی بر گرفت و یکبار دیگر ثابت نمود که تداوم انقلاب بدون تأمین همه جانبه حاکمیت سیاسی توده های مردم و قطع کامل ریشه های گندیده امپریالیسم ممکن نیست.

الله اکبر...

بقیه از صفحه ۱

از هاری که بدن بال شیه کودتای شاه خائن و امپریالیسم بصدارت رسیده بود، فرمان یافت با تکیه به گلوله و مسلسل و بگردش در آوردن ماشین عظیم جنگی در خیابان ها و کوچه پس کوچه ها هر صدایی را با سرب آتشین فرو خشکاند و گورستان های ایران را با یکرخون آلود فرزندان بیدار و جوانان این آب و خاک آباد سازد تا باری دیگر سرزمین بلا کشیده ایران جولانگاه ددان آدم خوار دربار و امپریالیسم گردد. اما مردم که به نیروی خود باور و ایمان داشتند از پای ننشستند.

در آن شب، شب آغازین مجرم پس از خاموشی برف و فرورفتن شهر تهران در کام تاریکی و حکومت نظامی بیکباره فریاد الله اکبر سراسر این شهر را بانهییب هم آوای خود لرزاند و کاخ ستم و بر جبروت شاه جلاد را در وحشت انتقام خود فرو برد. از هاری که بکنک سگان درنده و هار خود در آن شب کوچها و پشت پامها را پاخون صد ها مبارز جوان و پیر رنگین ساخته بود، برای تحقیر مردم اعلام داشت که این صد ها «نوار» است و از مردم بر نمی آید.

فریاد بی آرام شبانه پامها و کوچها این شمار مردمی را در محکوم نمودن دروغ پر دازان درباری و نوکر امپریالیسم از زبانها جاری می سازد:

- از هاری بیچاره
- بازم بگو نواره
- نواره که پا نداده
- پیر خر گوساله!

بقیه در صفحه ۲

ادبیات ویتنام در گذرگاه زمان

قدیمی‌ترین متون موجود ویتنامی به هزار سال پیش بازمی‌گردد. از چند قرن پیش، دو نوع ادبیات همای یکدیگر رشد کردند، یکی بزبان هان که زبان ادبی و کلاسیک چینی بشمار می‌رود و در آن دوره زبان فرهنگی مشترک برای همه کشورهای شرق دور بود؛ چیزی نظیر زبان لاتین در اروپا. دیگری زبان نوم Nom یا زبان خلقی که نسخه برداری از زبان ملی و مردمی شبه جزیره است. آثاری که بزبان هان برشته تحریر در می‌آمده تا قرن شانزدهم میلادی رواج تام داشته است لیکن بتدریج با رشد و گسترش جنبش‌دهقانی و بیداری خودآگاهی ملی بر تعداد آثاری که بزبان نوم نوشته می‌شدند افزوده می‌شود و سرانجام در قرن هیجدهم گوی سبقت از رقیب می‌رباید. این دو زبان: هر دو، تا قرن بیستم در کنار یکدیگر همزیستی دارند و در حوزه‌های ویژه‌ای بکار می‌روند: هان در آثار تاریخی و فلسفی و اشعاری که عمدتاً الهامی ادیبانه دارند و در حجره‌های دانشوران انعکاس می‌یابند؛ و نوم در قصه‌ها، نقل‌ها و اشعاری که از سینه مردم بر می‌خیزند، با گذشت زمان از آن جایی که پاره‌ای از مدرسین و اهل فضل از چشمه خلاق زندگی توده‌ها سیراب می‌شدند، این دو زبان هر یک در دیگری رخنه کرد و از دیگری بهره بر گرفت. بتدریج اصحاب معرفت که از اندوخته‌های مدون قرون و اعصار مایه‌ور بودند آثار خویش را بزبان نوم منتشر ساختند.

از یک قرن پیش عوامل بی‌شمار اجتماعی و تاریخی بر روند تکامل ادبی تأثیری قطعی یجا گذاشتند. مبارزه در برابرستم استعمار و برای نوسازی اجتماعی سر برآوردن شهرهای صنعتی و تجاری، لفو نظام آموزشی سنتی، گسترش فن چاپ، ظهور قالب‌های نوین ادبی همچون ژورنالیسم، نمایشنامه‌های مدرن و داستان‌های منثور، همه بر روی هم شرایط زایش ادبیات نوین را فراهم آورد. شیوه نگارش مبتنی بر علامت‌گذاری و رمز نویسی جای خود را به الفبای «کوک‌نگو» که از الفبای لاتین اقتباس شده، داد و جز شمار اندکی از ادبا، نسل‌های جدید از آن‌ها پس‌دیگر به مطالعه زبان کلاسیک چینی نپرداختند. ادبیات مدرن ویتنام پا به عرصه وجود گذاشت و هر چند زیر سیطره رژیم استعماری در گلو خفه می‌شد به برکت باز پس گرفتن استقلال بشتاب از لب‌های خلق جوانه زد.

از قرن دهم تا قرن نوزدهم در قرن دهم، اعتقادات آنیمستی با شایه‌ای از تائوئیسم به‌منابه یک شالوده فرهنگی بنای معوج بودائیسم را سرعت استوار کرد تا آنجا که این یک، آیین مسلط زمان گردید. آثاری که از سده‌های دهم و یازدهم به‌ما رسیده حاوی باورداشت‌های بودائیستی نظیر فراغت و گسستن از جهان، و ناپایداری اشیاء و امور است. گهگاه واعظین و مؤمنین بودائیت از عواطف این

جهانی و ملموس نیز ذکر می‌بمان آورده‌اند، همچون وصف زیبایی یک گل یا افسون یک صبحدم بهاری. دیری نگذشت که عواطف میهنی و فضائل اجتماعی آثار دیگری آفرید که اغلب ازخامه صاحب نظران فرهنگ کنفوسیوس می‌تراوید و بعضاً طبع آزمایی جنگاوران بود. امرای نظامی همچون لی تونگ کیت (قرن شانزدهم)، تران هونگ دائو، فام نگو لائو و تران کوانگ‌خای (قرن سیزدهم) شوکت و عظمت ملی را می‌ستودند و مردم را به مبارزه تشجیع می‌کردند، حال آنکه ادبانی نظیر جو وان آن، تونگ هان سبو، نگوین بان تونگ و... فضایل متعالی انسان را ستایش می‌کردند. یک مکتب تاریخی تولد یافت. له وان هو (قرن سیزدهم) تاریخ «دای ویت» را برشته تحریر درآورد. این کتاب سنک بنای آثار بعدی شد، لی‌ته خوین به‌گردآوری افسانه‌های ملی و روایات تاریخی روی آورد. در سالنامه‌ها از گسترش شنایان ادبیات نوم یاد شده و نام نگوین تونین (قرن سیزدهم) به‌منابه یکی از طلایه‌داران این جریان ذکر گردیده است. متأسفانه به سبب ویرانی همه جانبه ناشی از تهاجم و اشغال ویتنام توسط خاندان مینگ (در اوایل قرن پانزدهم)، از ادبیات ماقبل سده پانزدهم متون بسیار اندکی بجای مانده است. تنها در آثار بعدی به این متون اشاره‌ای رفته است. با جلوس خاندان له بر تخت (قرن پانزدهم) روند رشد ملی از حرکت پرتوانی نیرو گرفت. آیین کنفوسیوس، طریقت دولتی اعلام گردید. ادبیات و دانش‌اندوزی در جامعه از منزلتی درخور بهره‌ور شد. شمار کسانی که در موارد گوناگون به‌تضعیف رساله‌ای، یا بیشتر شعری، همت می‌گماشتند فزونی گرفت. قرن پانزدهم تحت‌الشعاع نگوین ترای (۱۴۴۲ - ۱۳۸۰)، استراتژیست برجسته، آزادکننده کشور سیامستمدار، شاعر، نویسنده و جغرافی‌دانی است که آثار پرشماری از خود بجا گذاشته است. اثر معروف او: بیانیه پیروزی بر «نگو» ها هنوز هم یکی از بهترین میراث ادبیات ملی است. اشعار او به زبان‌های هان و نوم از روحی پرده‌بر می‌گیرند که در برابر زیبایی طبیعت و دگرگونی‌های تاریخی حساس و تأثیر پذیر است. در این دوره آسمان میهن از اختر نویسندگان سرشار است و نوشته‌ها در فضای آیین کنفوسیوس و غرور ملی سیر می‌کند. از جمله اهل ادب می‌توان کینگ له تان تونگ را نام برد. فان فوین و نگوسون لین با دنبال کردن کار له وان هو رساله‌هایی پیرامون تاریخ ملی نگاشتند. کتاب «دای ویت سوکی توان تو» اثر نگوسون لین برای همه تاریخ‌نگاران پس از او کتاب مرجع اساسی شده است. نگارش این کتاب در سال ۱۴۷۹ پایان رسید. در قرن شانزدهم خاندان له وارد دوره انحطاط خود شد و چند سده در این گرداب دست

و پا زد. محدودیت‌ها و چشم‌اندازهای منفی آیین کنفوسیوس اندک‌اندک بر ملا گردید. بسیاری از اندیشمندان از پیوندهای خویش بسود زیستن در آغوش خلق، روی‌برافتند و در جستجوی شیوه‌های بکر اندیشه، بویژه به تائوئیسم و بودائیسم روی آورد شدند. نگوین بین خیم شخصیت برجسته قرن شانزدهم (۱۴۹۱ - ۱۵۸۵) و مستعدترین مریدان او از نشئه باز پس نشستن، زیستن بی‌هیچ پیرایه در آغوش طبیعت و نفس نغمه‌ها ساختند و هم‌زمان بر معایب رژیم و آنهایی که در پی‌افتخار روانند و از خلق بهره‌کشی می‌کنند، بی‌محابا حمله‌ور شدند. انتقاد از جامعه در کتاب تروین کی مان لوک اثر نگوین دو در پوشش روایات و افسانه‌های کهن دیده می‌شود. کتاب نکبت زندگی فقرا لود مردم را وصف می‌کند و «ماندارن»ها را آشکار بباد انتقاد می‌گیرد. ادبیات نوم سرعت روبه‌رشد داشت تا این که در قرن هفدهم داستان‌ها و نول‌های بلند به‌ثر زبان نوم پدید آمدند. این ادبیات که در اساس خود خلقتی و انتقادی بود از سوی فنودال‌های حاکم بشدت سانسور و سرکوب می‌شد. بهر جهت، بحران سیاسی و اجتماعی هر زمان حدت بیشتری می‌یافت تا جایی که در قرن هیجدهم به اوج رسید و تأثیر راهگشایی در محدوده اندیشه‌ها از خود بجا گذاشت. دهقانان که پیای در گرم‌گرم عصیان بودند و طبقات اجتماعی نواخته، افزارمندان و بازرگانان همه تا حدی توفیق یافتند که پاره‌ای از آرزوهای خویش را بر زبان آرند. مبارزه بی‌امان اجتماعی و سیاسی و نخستین تماس‌ها با غرب کم و بیش اذهان خلق را از خنک‌اندیشی بی‌باروبر اندیشه کنفوسیوس رها نمود و احیاء فرهنگ ملی، بویژه ادبیات را امکان پذیر ساخت. جنبش افکار و عقاید، حتی پس از استقرار رژیم منحط و واپس‌گرای «نگوین»ها بسال ۱۸۰۲ به رشد خویش ادامه داد و آثار بی‌شماری که پس از قرن هیجدهم پدید آمدند همچنان نشانی از آن زمان رادر خویش داشتند. ادبیات این دوره با الهام همه‌جانبه از مبارزات ضد فنودالی سرشار از انتقاد بر این جامعه بود، هم از این رو طیف وسیعی از اقتدار خلق آن را بجان پذیره می‌شدند. این جنبه خودجوابجویی این است که از چهره عمده این آثار بزبان نوم نوشته می‌شد. جنگ‌های فنودالی که رها و درش نکبت و مرارت برای خلق بود شنیع و نفرت‌انگیز ترسیم می‌شد. بر شمار داستان‌هایی که فقر و قحط و غلا را تصویر می‌نمود مردم افزوده می‌شد. گاه شمار تاریخی «هوانگ له‌نم» تونگ‌شی» تابلوی گسترده و زنده‌ای را می‌ماند که شاهان فرومایه، غارتگر و ماندان‌ها و فنودال‌های ام‌الفساد را نشان می‌دهد. در برابر چنین مثلث کربیه‌المظنر، چهره کبیر نگوین هو یه عصیانگر رهبر «تی‌سون»ها قرار می‌گیرد. مشابه آن، ردالیسم انتقادی در خاطرات پزشکی بنام له هو تراک و مقالات فام‌دین هو فرایده می‌آید. گرایش دیگری نیز در جامعه فنودالی سر برآورد و آن جستجوی گنج سعادت، از جمله در بوستان عشق بود. در جامعه سنتی، جوانان تنها بشرط ترضیه

بردگان قرن بیستم ...

بقیه از صفحه ۱

زحمتکشان مهاجر عمدتاً در فرانسه (۲۵ میلیون)، آلمان فدرال (۲۳ میلیون)، انگلستان (۲۵ میلیون) و سوئیس (۱ میلیون) متمرکز شده‌اند. در این کشورها کارگران خارجی تقریباً ۱۰ درصد مجموع نیروی کار را تشکیل می‌دهند (در سوئیس ۳۰ درصد).

بیشتر مهاجرین مردان ۲۵ تا ۴۵ ساله‌اند. آنها که در وطن خود قادر به تأمین لقمه نانی برای خود و خانواده خود نیستند بمنظور یافتن شغل به کشورهای «روبه پیشرفت» اروپا روی می‌آورند. بطور کلی این مهاجرین هیچ حرفه‌ای بلد نیستند و از این رو بپرکاری تن میدهند. کارهای بسیار دشوار و نفرت‌انگیز که دستمزد آن بعیل کارفرماست، نصیب این زحمتکشان بدبخت و آواره میشود. کارفرمایان شیره جان آنها را می‌کنند و سودهای کلانی بدست می‌آورند.

کارگران خارجی به کارهایی چون خدمتکاری، کار در معادن و متالورژی گمارده می‌شوند. کارهای شاق در صنایع ماشین سازی و رفتگری در شهرها به آنان واگذار می‌شود. مهاجرین در برابر کارهای شاق جسمی و روحی مزدهای ناچیزی دریافت می‌دارند. مثلاً در فرانسه، کارگران مهاجر بطور متوسط ۳۰ درصد کمتر از کارگران مشابه فرانسوی مزد می‌گیرند. هفته کار کارگران خارجی بیشتر از کارگران محلی است. مزدی که این زحمتکشان در قبال کار اضافی دریافت می‌دارند، طبق تعرفه به مراتب کمتر از کارگران محلی است.

نداشتن تجربه کار در تولید بزرگ صنایع مدرن، زحمت مداوم در کارهای ملال آور روزانه، کارهای طاقت‌فرسای اضافی و سازماندهی نامناسب کار و نا کافی بودن تدابیر اسحفاظی کار منشاء بسیاری از اراض کاری برای زحمتکشان مهاجر است. شمار حوادث منجر به مرگ برای کارگران مهاجر ۲۵ بار بیش از کارگران محلی است. با این که هر سال صدها هزار زحمتکش مهاجر قربانی حوادث گوناگون کار میشوند (می‌گویند این حوادث پیاپی در مؤسسات سرمایه‌داری معادل یک جنگ براف نیفتاده است). کارفرمایان عملاً قواعد فنی و اسحفاظی را به این کارگران نمی‌آموزند.

استثمار و تبعیضی که زحمتکشان مهاجر را فرومی‌کوبد پس از کار روزانه نیز گریبانگیر آنان است. مسئله مسکن برای این زحمتکشان یکی از حادترین مسایل است. در جمهوری فدرال آلمان و در سوئیس عموماً کارگران بدون خانواده یک اتاق را بین خود بچند قسمت تقسیم کرده و در آن زندگی میکنند مقررات حاکم بر این خانه‌ها یادآور مقررات سر بازخانه هاست. مسئله مسکن برای زحمتکشان خارجی اهمیت ویژه دارد. چون در بسیاری کشورها زحمتکشان خارجی باید مسکن مناسبی تهیه نمایند تا بتوانند خانواده‌شان را نزد خود بیاورند. مهاجرین برای یافتن مسکن غالباً با مظاهر نژادپرستانه مالکین خانه‌ها روبرو می‌شوند. آنان میل ندارند که یک کارگر خارجی مستأجرشان باشد. بنابه منطق آنان این مستأجران «افراد پست» بشمار می‌روند. آنها می‌گویند که پس از سالها اقامت در کشور بیکانه سرانجام موفق می‌شوند آپارتمان اجاره کنند باید ۴۰ درصد بیشتر از شهروندان کشورهای مورد بحث گرایه مسکن بپردازند. آلمان فدرال در این مورد نمونه وار است. بدیهی است مسکنی با چنین اجاره بهاء از امکانات مالی مهاجرین فراتر است. باین دلیل صدها هزار مهاجر باید سالهای مدید جدا از خانواده‌شان زندگی کنند و این موضوع موجب پدید آمدن بسیاری از مسایل حاد روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه است.

مسئله مسکن برای کارگران مهاجر فرانسه حدت خاصی دارد. مجله آفریقا زندگی کارگران خارجی رادر فرانسه چنین توصیف می‌کند: «آنها در خانه‌های مخروبه و پر جمعیت زندگی می‌کنند که فاقد ابتدایی‌ترین وسیله آسایش‌اند. برخی‌ها در کلبه‌های متروک یا پائین‌ترین‌های دولتی که بد نگهداری می‌شوند مسکن می‌گزینند و بابت آن کرایه گزافی هم می‌پردازند. این زحمتکشان ناچارند به کار بسیار کثیف، خطرناک و کم‌مزد تن در دهند. طولی نمی‌کشد که تغییرات ناگهانی هوا، مسکن‌های زیان‌بخش برای قندرستی و بدی تغذیه عوارض خطرناکی برای سلامتی آنان بیار می‌آورد. سل آفت واقعی کارگران خارجی است. علاوه بر این دشواری‌های زبان و نمودهای روزمره نژادپرستانه برای این زحمتکشان مصیبت‌بار است. فعال می‌شایی پلیس به همه این بلاها افزوده می‌شود».

بقیه در صفحه مقابل

روند اساطیر توده‌ای که قدرت و علو طبوع زحمتکشان را تقدیس می‌کند. و سرانجام داستان‌های هجایی و قصه‌هایی با مضامین اجتماعی این طیف را تکمیل می‌کنند. در این دوره آثار فلسفی و تاریخی فراوانی نیز پدید آمد. له‌گی دون (۱۷۸۳ - ۱۷۲۶) یک دائرة‌المعارف حقیقی بود که آثار بی‌شماری پیرامون تاریخ عمومی و تاریخ منطقه، و نیز مقالات فلسفی نوشت ضمن این که کار در کردهای دیوانی مبعی نیز برده

داشت. «گاه شمار تاریخی سلسله‌ها» اثر فان هوی‌چو یک اثر تاریخی و جامعه‌شناسانه در ۴۰ جلد است که اطلاعات گرانقدری پیرامون موسسات، جغرافیا، شرح‌حوال بسیاری از شخصیت‌ها و متن‌های کهن بدست می‌دهد. با سکنی گزیدن مردم در دل‌های سکونتگ آثاری از نویسندگان بومی این ناحیه پدید آمد که از جمله می‌توان تونین هوای دوک که برجسته‌ترین نمونه از این قبیل است، را نام برد. ادامه دارد

سیاوش کسرانی شیفتگان ناشناخت

شبتاب و شبپره و سیولیشه نیز از آوارگان شبان نیما می‌اند. اگر بال پرواز ندارند، سر پریدنشان نیست، اینان از زمره پرندگان نیستند، حشره‌اند حشراتی شبپره دو تاشان نام‌ش را با خود می‌برد و سومین، سیاهی، جوهر سیال شب را در پرهایش قاب گرفته است. تنی شب گرفته دارند و جانی مشتاق روشنایی، اما در دستگاه مختصات نیما، این شب آلودگان در شناخت و حرکت و برد پرواز، مرتبه مرغان اورا ندارند.

به حشره شبتاب شعر مستقلی اختصاص نیافته و علت نام گرفتن شعری زیر عنوان شبتاب که به «هنوز از شب دمی باقیست» نیز شهرت دارد شمول واژه شبتاب بر همه تابندگان در شب است و من از آن شعر بسبب ظرفیت‌های فراوانی که در ترکیب کوچکش جمع دارد جداگانه گفتگو خواهم کرد. باری شبتاب گاه در ساحل سوسو می‌زند و گاه در گوشه کنار شعر نیما میدرخشد، و عطش نور را در بیننده شب زنده‌دار دامن می‌زند. هست و نیست، چهره مینماید و پنهان می‌شود، نیما با او حرفی ندارد، با او صورت سیاه شب را خالکوبی میکند و بس.

اما نیما را با دو پرستنده دیگر نور و روشنایی همدارهای جانانه‌ایست. ناطاق نیما نزدیک شویم و بشنویم: چوک و چوک... گم کرده راهش در شب تاریک شبپره‌ی ساحل نزدیک دمدم می‌گویدم بر پشت شیشه شبپره‌ایست که پروازش بیشتر بجست و خیز می‌آید. پس نمیتواند از دور دستیا آمده باشد با فراز و نشیب و درازی راه آشنا نیست، شبپره ساحل نزدیک است که هم بگمراهی بدینسوی کشیده شده... در پاسخ شاعر که از این تلاشنده سجع می‌پرسد:

از اتاق من چه میخواهی
شبپره، چنانکه میتواند گنگ‌وار- میگوید:
چه فراوان روشنایی در اتاق تست
باز کن یک لحظه در بر من
خستگی آورده شب در من

همه کس را یاری رسیدن بگام عافیت نیست. کوتاه پیران که درازی این شب در آنها خستگی آورده در میان راه می‌مانند. عبور از این تاریکی کار بال دور پرواز و جان آزموده و چشم نهان بین و گوش پنهان شنوی مرغ آمین است که به صبوری شبها و شبها برام خلاق می‌نشیند و با تالیف سرگذشت‌ها و استغاثه و آرزوهای مردمان، وبا نمودن راه کاربرد آن به عمل، روز گشایش را چاره‌جویی میکند.

یافتن راهی به بیرون از دیار شب در مداومت است، در همراهی است، در نیست شدنهای هستی آفرین است، در کنار هم نهادن هستی‌های کوتاهست تا هستی بزرگ فراهم آید در روش قفوسی است: در اراده‌ای سهمگین و برآمده

بقیه از صفحه قبل

دشواری های شرایط کار و زندگی تندرستی زحمتکشان مهاجر را از بین می‌برد. گزارش پنجاه و نهمین اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار درباره وضع زحمتکشان مهاجر سند کوبنده‌ای است. در این سند چنین می‌خوانیم: «بین بیماری‌های شایع، سل جای ویژه دارد... این بیماری بعلت... شرایط عموماً دشوار زندگی، سوء تغذیه، تحلیل رفتن نیروی بدن، نبودن بهداشت، سرعت در میان زحمتکشان گسترش می‌یابد». کارگران ترک در آلمان فدرال در کنفرانس‌های ۱۹۷۲ در دوسلدورف تشکیل دادند، اعلام داشتند که از ۵۲۰۰۰ کارگر متوفای ترک در آلمان فدرال در فاصله ۱۹۶۸ و ۱۹۷۳ بیشترشان قربانی «فشارهای جسمی کار و شرایط زیان بخش محیط کار برای سلامتی» شده‌اند. کارگران مهاجر غالباً از اختلالات جسمانی و روانی که نتیجه تطبیق نادرست با محیط جدید است، رنج می‌برند.

کارگران خارجی در زمینه تأمین اجتماعی مانند سایر قلمروها دچار تبعیض‌اند. چنانکه در جمهوری فدرال آلمان نرخ اعانات به کارگران مهاجر در دوران بیماری از نرخ این نوع اعانات در کشور اصلی‌شان زیادتر نیست. کارگران خارجی مبالغی که بابت دوران بیماری دریافت می‌دارند خیلی پایین‌تر از مبالغی است که به کارگران مشابه آلمانی پرداخت میشود. مستمری‌های از کارافتادگی و پیری تنها به آن دسته از کارگران خارجی پرداخت میشود که سابقه خدمت معینی در کشورهای محل اقامت داشته باشند (در سوئیس حداقل ده سال و در فرانسه پانزده سال).

کارگران خارجی که بطور «قاجاق» دست به مهاجرت می‌زنند و بدون اجازه مقامات محلی کاری کنند، بمراتب زندگی اسفنازتری دارند. این افراد که بسبب فقر و بدبختی وطن‌شان را ترک می‌گویند، نخست طعمه سوداگرانی میشوند که آنها را به کشورهای اروپای باختری هدایت می‌کنند و در این رابطه نقش واسطگی دارند. کارگران مورد بحث پس از آنپس از آنکه در سرزمین بیگانه توسط مؤسسات کارپایی با مزد ۲ تا ۳ پارکتر از کارگران مهاجر مجاز بکار گمارده میشوند. کارگران «قاجاق» در جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، بریتانیای کبیر و سوئیس سر به هزاران نفر می‌زنند و بتدریج که دولت این کشورها با بحران روبرو می‌شود از شمار کارگران مجاز خارجی می‌کاهد ولی سیل کارگران «قاجاق» همچنان جریان می‌یابد.

پودگی

جنگل سرسبز در حریق خزان سوخت
خیوه بر او چشم خون گرفته خورشید
دامن دشت از غبار سوخته پر شد
مرغ شب از آشیانه پر زد و نالید.

جنگل آتش گرفته از نفس افتاد
و آن همه رنگ و ترانه گشت فراموش.
ابر سیه خیمه زد گرفته و سنگین
بر سر ویرانه‌های جنگل خاموش...

اما، شبها که جز ستاره کسی نیست،
زمزمه‌ای در میان جنگل خفته است؛
خاک نفس می‌کشد هنوز، تو گوئی
در نفسش بوی باغهای شکفته است.

سینه‌ای این خاک خشک سوخته حاصل
بستر بس جویبارهای روان است،
در دل گسترده‌اش، چو ابر گرانبار،
اشک زلال هزار چشم نهان است.

پرز عطر، ریشه‌های زنده سرکش
چنگ فرو می‌برند در جگر خاک،
قلب زمین می‌زند ز جنبش رستن
با طپش پرشتاب خون طربناک.

در دل هو دانه‌ای، ز شوق شکفتن،
رقص دلایز نا می‌شود آغاز،
گوشی در باغ آفتابی جانش
آمده ناگه هزار مرغ به پرواز.

از اندیشه، که زندگی گذرا در خواب و خورد را آینده‌ساز
نمیداند، دربال سوختن‌هاست تا پرواز جاودانه‌بماند، در پرواز
نسلی است نونفس، ارتشی است با سنت جان بازی.

و اندوه بر آنان که اگر به خویش باور دارند در شناخت
روشناییها بختا می‌روند و با دیدن هر فروغی، شیفته جان بالو
پر می‌زنند بگمان آنکه:

از پس هر روشنی، ره بر مفری هست.
از مصرعی که این شعر را بشعردیگر نیما پل می‌زند. عبور کنی
و بشنویم که چگونه شاعر زخمی دیگر را میکشاید:

تی تیگ تی تیگ
درین کران ساحل و به نیمه شب
تک می‌زند
سولیشه
روی شیشه

شب همان شب است و ساحل همان ساحل اما سوسک
سیای ناشنیده پنداشت که این بار بردرچه می‌کوبد:

به او هزار بارها
از روی پند گفته‌ام
که در اتاق من ترا
نه جا برای خوابگامت
من این اتاق را به دست
هزار بار رفته‌ام

و شاعر پس از تکرار سخنانی عبرت آموز درین معنا که
چگونه پیایی همواره جایگاهش را با رویدن و رفتن فرسوده‌ها
و کهنه‌ها بسامان و درخور خویش ساخته دیگر بار پندار باطل
این شیفتگان روشنی را با ایجازی مفرط و با بیان خاص خود،
بتجربه رد میکند:

چراغ سوخته
مرا هزار بر لبم
سخن به مهر دوخته

چراغ، چشمه روشنایی است، اما چشمه خشک میشود.
نیما خود بارها بدمی شعله آن را خاموش کرده. او چراغ
سوخته را بارها و بارها دیده و این نکته‌ای است که چراغ
خاموشانه و از سرمهر بلبلان نیما آموخته است. نور چراغست
پرتو دلگشای روز و اشعه دیرمان خورشید نیست. نیما بر
دلستان بدن روشنائیهای بی‌پایا و بی‌دوام دل می‌سوزاند ولی
افسوس که این تک افتادگان از جماعت این نشناختگان روشنایی
این بیحوصلگان کوتاه دست بی‌پروا و شیفته هر یک بگونه‌ای:

پر مراد خود
فتاده است در تلاش...
به فکر روشنی، کزان
فریب دیده است و باز
فریب می‌خورد همین زمان
گوید سر
گوید پا
و باز صدای آنهاست که از قعر شب بر می‌آید.
... در دل این شب کزو این رنج می‌زاید
پس چرا هر کس برآه من نمی‌آید.

استثمار کارگران مهاجر به انحصارات اروپای باختری
امکان می‌دهد که سودهای افسانه‌ای بدست آورند. کار این
کارگران برای کارفرمایان فرانسه هر سال سودی معادل ۱۶ تا ۱۸
میلیارد فرانک پارمغان می‌آورد. استثمار کارگران یونانی که
۱۲ درصد نیروی کار مهاجرین را در آلمان فدرال تشکیل میدهند.
برای انحصارات این کشور به تنهایی ۳۵ میلیارد دلار درآمد
اضافی ایجاد می‌کند. این میلیاردها دلار درآمد اضافی است که
حکومت‌های اروپای باختری را وامی‌دارد که به ورود سیل آسای
میلیونها کارگر خارجی بکشورشان تن دهند. بنابراین هیچ
انگیزه انسانی، در مورد پذیرش «اغماض گران» کارگران مهاجر
خارجی، وجود ندارد.

زحمتکشان مهاجر نخستین قربانیان فروریختگی‌های اقتصادی
و اجتماعی جهان سرمایه‌داری‌اند. آنها نخستین کسانی هستند که
به خیابان ریخته می‌شوند و از کشور بحران زده اخراج می‌گردند.
نمونه‌هایی که این واقعیت را تایید کند بی‌شمارند. در این مورد
می‌توان از نمونه بحران ۱۹۶۸-۱۹۶۷ یاد کرد. در آن دوره از شمار
زحمتکشان مهاجر ۱۵ درصد کاسته شد و در بحران کنونی تنها در
جمهوری فدرال آلمان بیش از ۷۰۰۰۰ کارگر خارجی اخراج
شده‌اند.

مسئله‌ای که کارگران خارجی مطرح می‌سازند، هر چه
بیشتر توجه افکار عمومی جهان را بخود جلب می‌کند. امروزه
عناوینی چون «سیاهان اروپایی»، «زغال سازان اروپای باختری»،
«زحمتکشان مهاجر چون مانسان‌اند»، «دوشیدن بردگان قرن
بیستم» بیش از پیش در مطبوعات دموکراتیک و حتی در برخی از
مجلات بورژوازی انعکاس می‌یابند. سازمان‌های بین‌المللی،
سندیکاها، احزاب سیاسی و سایر نهادهای اجتماعی به بررسی و
مطالعه مهاجرت نیروی کار می‌پردازند. احزاب مترقی و کارگری
معتقدند که برای دفاع از منافع ویژه کارگران خارجی و همچنین
دفاع از منافع ویژه کارگران خارجی و همچنین از منافع
عمومی همه زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری باید
عموم زحمتکشان بدون تمایزات ملی با اتفاق یکدیگر علیه دشمن
مشترکشان سرمایه‌داری انحصارگر به مبارزه برخیزند.

پوزش و تصحیح

«فراسوی بن بست» عنوان داستان آقای محمدعلی
مهمید در شماره قبل اشتباهاً فراسوی بن بست چاپ شده بود که ضمن
پوزش بدینوسیله تصحیح می‌گردد.

شهران، تیرماه ۱۳۴۵

